

تأثیر اشغال نظامی افغانستان
بر روابط پاکستان با قبایل آن
با تاکید بر ملی گرایي قوم
بلوچ (۲۰۱۲-۲۰۰۴)



ناصر هادیان*

حنیفه ریگی**

عضو هیئت علمی گروه روابط بین الملل دانشگاه تهران

nhadian@ut.ac.ir

کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه تهران

تاریخ تصویب: ۹۲/۶/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۲/۳/۴

فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۲، صص ۴۰-۷.



چکیده

احیای جنبش ناسیونالیستی بلوچ در پاکستان از سال ۲۰۰۴ به بعد، به یکی از منابع تهدید امنیت داخلی این کشور و امنیت ملی همسایگان آن از جمله ایران، تبدیل شده است که تبیین آن اهمیت ویژه‌ای دارد. هدف این پژوهش نشان دادن تأثیرات اشغال نظامی افغانستان پس از سال ۲۰۰۴ بر روابط داخلی پاکستان با قبایل پشتون و بلوچ در پاکستان است، یعنی عملاً در اینجا به تعاملات منطقه‌ای و تأثیر آن بر امور داخلی پاکستان توجه می‌شود. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که درگیری‌های داخلی و جنبش‌های قومی در یک کشور، تنها تحت تأثیر سیاست‌های داخلی نیستند بلکه تحت تأثیر تحولات کشورهای همسایه نیز می‌باشند. ادعای اصلی پژوهش پیش‌رو آن است که اشغال نظامی افغانستان و روی‌آوری پاکستان به جنگ با نیروهای طالبان، فضای مناسبی را برای درگیری قبایل با حکومت مرکزی پاکستان و خصوصاً احیای جنبش ملی‌گرای بلوچ در پاکستان فراهم آورده است.

واژه‌های کلیدی: جنبش قومی بلوچ، اشغال افغانستان، مناطق قبایلی فدرال پاکستان، القاعده، طالبان افغان، طالبان پاکستانی

مقدمه

اشغال نظامی افغانستان توسط نیروهای ائتلاف پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، در روابط پاکستان با قبایل مختلف آن خصوصاً قبایل پشتون و بلوچ تاثیر فراوانی گذاشته است. جنبش قومی بلوچ در ایالت بلوچستان پاکستان که از بدو تاسیس این کشور چهار مرتبه طی سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۵۸، ۱۹۶۲ و ۱۹۷۷-۱۹۷۳، به دلیل سیاست دولت مبنی بر سرکوب هرگونه گرایش مستقل ملی، با ارتش پاکستان درگیر شده است. (Claire, nd:3) پس از اشغال افغانستان و درگیری پاکستان با طالبان در سال ۲۰۰۴، جنبش قومی بلوچ، با اقدامات نظامی علیه دولت، حضور مجدد خود را در صحنه پاکستان اعلام کرد. از سال ۲۰۰۴ که بار دیگر شبه نظامیان بلوچ خواستار حقوق سیاسی خود شده‌اند و شبخ ناسیونالیسم قومی در پاکستان نمایان شده‌است، صدها نفر از مردم جان خود را در خشونت‌ها از دست داده‌اند. این خشونت‌ها علیه خارجی‌ان نیز رخ داده‌است. در ماه مه سال ۲۰۰۴، سه مهندس چینی در یک اقدام تروریستی در بندر گوادر کشته شدند. آمارها حاکی از این است که با انجام اقدامات نظامی در دسامبر ۲۰۰۵ علیه شورشیان بلوچ، ۱۰۰۰۰۰ نفر دره بوگتی را ترک کردند. افراد قبایل نیز مبارزه با نیروهای دولتی را در «کوه‌لو» و «دره بوگتی» آغاز کردند. (Haider, 2009) در سال ۲۰۰۶، جبهه آزادی‌بخش بلوچستان و شبه‌نظامیان «بوگتی» از سوی دولت به دلیل انجام ۴۰۳ حمله تروریستی در بلوچستان و کشته شدن ۲۷۷ نفر و مجروح شدن ۶۷۶ نفر، مقصر شناخته شدند. اما این حملات نه تنها کاهش نیافت بلکه پس از کشته شدن نواب اکبر بوگتی، تشدید نیز شد. (Iqbal & Serial, 2007: 14) اینک که چه چیز باعث شد که این قبایل پس از گذشت سی سال از آخرین درگیری خونین، مجدداً فعالیت خود را علیه دولت پاکستان از سر بگیرند، پرسشی است که این پژوهش به دنبال روشن کردن علت آن است.

فرضیه اصلی این پژوهش این است که اشتغال دولت پاکستان در جنگ

افغانستان و ناتوانی آن در نبرد با گروه‌های ستیزه‌گر در مناطق قبایلی، فضا و یا در واقع فرصتی برای قبایل، خصوصاً قوم بلوچ در این کشور فراهم کرد تا اقدامات نظامی خود علیه دولت را آغاز کنند. براین اساس، ابتدا در چهارچوب بحث نظری به صورت خلاصه به مفهوم ساختار فرصت سیاسی می‌پردازیم تا به فهم آنچه در پیش‌رو داریم تسهیل شود، سپس به اشغال نظامی افغانستان و تاثیر آن بر روابط داخلی پاکستان و در پایان نیز به ملی‌گرایی جنبش بلوچ خواهیم پرداخت.

۱. چهارچوب نظری

یکی از مسائل مهم در زمینه مطالعه قومیت‌ها این است که شکل‌گیری و به‌طور کلی آگاهی از هویت قومی به خودی خود موجب کنش جمعی نمی‌شود بلکه باید شرایطی فراهم شود که تحت آن هویت قومی به کنش جمعی منجر شود. درباره اینکه چرا یک گروه قومی به کنش جمعی و در برخی مواقع نیز به اعمال خشونت‌بار دست می‌زند، نظرات مختلفی بیان شده است. بسیاری از نظریه‌پردازان جنبش‌های اجتماعی بر این باورند که محرومیت نسبی از جمله عواملی است که سبب ایجاد کنش جمعی و خشونت می‌شود. اما باید خاطر نشان کرد که اگرچه محرومیت نسبی پتانسیل لازم را برای ایجاد کنش جمعی و خشونت دارد، اما به خودی خود سبب شکل‌گیری آن نمی‌شود. به بیان جف گودوین: «مردم در فقیرترین جوامع و در مواقع سختی، محرومیت و مشقت طغیان نمی‌کنند بلکه هنگامی دست به این کار می‌زنند که فرصتهایی برای سرنگونی و به چالش کشاندن دولت برایشان فراهم شود و آنها از این فرصت‌ها بتوانند استفاده کنند». (پورسعید، ۱۳۹۰: ۱۶۶-۱۶۵)

تیلی نیز از جمله نظریه‌پردازان جنبش‌های اجتماعی است که به این موضوع پرداخته است. از نظر تیلی اجزای عمده تشکیل‌دهنده کنش جمعی عبارتند از:

۱. منافع: دستاوردها یا ضررها در فراکنش‌های گروهی؛
۲. سازمان: ترتیب بازیگران و واحدها که بر توانایی گروه در اقدام بر طبق منافع خود تاثیر می‌گذارد؛
۳. بسیج: فرایندی که گروه به منابع لازم برای کنش دست می‌یابد. نیروی کار، کالاها، اسلحه، شرایط جغرافیایی و...؛

۴. فرصت‌ها: رابطه‌ای که یک گروه با محیط خود دارد که تغییر در آن بر کنش جمعی گروه تأثیر دارد. (هادیان، ۱۳۷۷: ۱۱۶)

مفهوم «ساختار فرصت سیاسی» تیلی بر پایه این فرضیه شکل گرفته است که انقلاب‌ها محصول فرصت‌های سیاسی ساختاری یا کارگزار محور است که در روند بسیج انقلابی ساخته می‌شوند و مورد استفاده قرار می‌گیرند و همین کنش و واکنش است که آینده انقلاب‌ها یا پیامدهای آن را شکل می‌دهد. نظریه فرصت‌یابی سیاسی، تأکید خود را بر وجود یا عدم فرصت‌های سیاسی قرار می‌دهد. این فرصت‌ها، غالباً جنبه ساختاری دارند و تحت کنترل فعالان انقلابی نیستند، در عین حال که برخی از آنها نیز توسط همین فعالان ساخته می‌شوند. از جمله اولین تعاریفی که از ساختار فرصت سیاسی صورت گرفته، به تغییراتی توجه دارد که می‌توانند سبب گشایش‌های ناگهانی در نظام شوند. به بیان مک‌آدام، هر واقعه یا فرایند اجتماعی گسترده‌ای که محاسبات و فرض‌های سامان‌بخش یک نظام سیاسی را تضعیف نماید، تغییری در فرصت‌های سیاسی ایجاد می‌کند. همچنین، تغییر سیاست حکومت و تصمیم به لیبرالیزه کردن رژیم سیاسی به هر دلیلی، می‌تواند فرصت موردنظر را به دست دهد. اعمال فشارهای جهانی بر حکومت‌ها یا افزایش وزن اجتماع یک گروه اجتماعی معین مانند طبقه متوسط، می‌تواند اهمیت سیاسی آن و در نهایت، برای آن فرصت‌ها و فضاها، بیشتری برای اقدام فراهم آورد. در عین حال، حتی در شرایط ویژه، انسداد کامل فضای سیاسی نیز می‌تواند فرصت موردنظر را مهیا کند. این شرایط غالباً شامل ضعف مفرط حکومت و فشار داخلی و خارجی فزاینده بر آن است. (پورسعید، ۱۳۸۲: ۱۶۷-۱۶۶) این مقاله بر آن است تا با استفاده از این چهارچوب، به موضوع احیای جنبش ناسیونالیستی بلوچ پس از اشغال نظامی افغانستان و ورود پاکستان به جنگ با طالبان بپردازد.

۲. پاکستان و جنگ با ترور

حملات ۱۱ سپتامبر به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، سرآغازی برای حمله به افغانستان و اشغال نظامی آن بود. (Gossman, 2001: 8) با شروع جنگ در افغانستان و حملات گسترده به مواضع طالبان، سرانجام نیروهای ائتلاف به رهبری ایالات متحده، با تحت فشار قراردادن رهبران اصلی القاعده و طالبان در افغانستان، باعث

فرار آنان از خاک افغانستان و ورودشان به داخل مرزهای پاکستان (مناطق قبیله‌ای) شدند و به این ترتیب، پاکستان به پناهگاه امنی برای آنان تبدیل شد. (Rubin, 2007: 58) در واقع، اشغال نظامی افغانستان و حضور نیروهای ائتلاف در افغانستان، بر کشورهای همسایه به خصوص پاکستان، تأثیر فراوانی داشت. پاکستان که از زمان جنگ افغانستان با شوروی از حامیان طالبان بود و در به قدرت رسیدن آنها نیز نقشی اساسی داشت، در جنگ با ترور به امریکا و متحدانش پیوست.

گسترش فعالیت‌های طالبان از افغانستان به پاکستان، موجب نگرانی‌های بین‌المللی شد؛ به نحوی که وزیر امور خارجه امریکا آشکارا از خطر احتمال تسلط طالبان بر پاکستان ابراز نگرانی کرد. نگرانی عمده این بود که پاکستان دارای سلاح‌های هسته‌ای است. این موضوع موجب شد امریکا که در مقطعی حامی طالبان بود، دولت مشرف را تحت فشار قرار دهد تا عملیات نظامی گسترده‌ای علیه طالبان و مواضع آن انجام دهد. البته ضرورت جلوگیری از گسترش نفوذ طالبان در افغانستان و پاکستان، بیش از هر زمان دیگری در پاکستان نیز که زمانی به وجودآورنده اصلی آن بود، احساس می‌شد. اما دولت مشرف، در ارتباط با طالبان در موقعیت متناقضی قرار داشت؛ از یک سو خطر تسلط طالبان بر کشور را احساس می‌کرد و از سوی دیگر، طالبان را به شکل فرصتی برای حفظ موجودیت کشور و به‌عنوان تنها کارت برنده در مقابل کشور همسایه خود افغانستان و مهم‌تر از آن رقیب و دشمن دیرینه خویش یعنی هندوستان، تلقی می‌کرد. (مرکز تحقیقات استراتژیک، بی تا: ۵-۲)

اما در هر حال، مشرف در صورت عدم همکاری با امریکا نمی‌توانست با تهدید آن مبنی بر حمله به پاکستان مقابله کند. در واقع، شاید چالش برانگیزترین چشم‌انداز بلندمدت برای مشرف، این بود که بدون تضعیف موقعیتش به عنوان رئیس جمهور پاکستان، میزان پشتیبانی پاکستان از طالبان را کاهش دهد. نگرانی وی از این بابت بود که وی خود را از لحاظ سیاسی وابسته به برخی از احزابی می‌دانست که حامیان اصلی طالبان قلمداد می‌شدند. (Norell, 2007: 82) این تصمیم برای مشرف با دشواری‌هایی همراه بود، زیرا دولت پاکستان به جنگ با ترور پیوست اما مردم پاکستان به آن نپیوستند و دولت با انتقاد شدید داخلی و با مخالفت عمومی و احساسات ضد امریکایی مردم مواجه شد (Javaid, 2011: 74)، شاید دلیل مخالفت مردم

این بود که جنگ برضد تروریسم را بهانه‌ای برای اشغال کشورهای اسلامی می‌دانستند. (Bhutto, 2008: 311)

از سوی دیگر، انتخابات پاکستان در اکتبر سال ۲۰۰۲، به پویایی یک قدرت جدید منجر شد، «مجلس متحد عمل»^(۱) تشکیل طرفدار طالبان، ۶۰ کرسی در مجلس ملی به دست آورد و توانست اکثریت مطلق را در ایالت مرزی شمال غربی (ایالت سرحد)، کسب کند و به دومین حزب در ایالت بلوچستان تبدیل شود. نتایج انتخابات پیامدهای عمیقی برای سیاست داخلی پاکستان به همراه داشت، زیرا اعضای این تشکل حزبی کاملاً ضد امریکایی بودند و با سیاست مشرف مبنی بر همکاری با امریکا در جنگ با تروریسم، شدیداً مخالف بودند. به علاوه، اعضای «مجلس متحد عمل»، طرفدار طالبان بودند و با آن ارتباط داشتند. با توجه به موفقیت «مجلس متحد عمل» در انتخابات، ائتلاف شش حزب قادر به اجرای سیاست حکومتی رژیم طالبان (حکومت براساس شریعت) شد. از این رو، این مسئله مشکلات مشرف را دوچندان کرد؛ (Norell, 2007: 69) زیرا قدرت گرفتن این تشکل طرفدار طالبان و حکمرانی آن بر ایالات مذکور، به حمایت سیاسی و ایدئولوژیک از گروه طالبان و نفوذ بیشتر آن در مناطق قبایلی منجر می‌شد. (Norell, 2007: 63)

سرانجام، مشرف در اثر فشارهای واشینگتن بعد از حادثه یازده سپتامبر، پس از ۸ سال پشتیبانی، از حمایت رژیم بنیادگرای طالبان در افغانستان دست برداشت.^(۲) پرویز مشرف در یک بده‌ویستان و معامله، طالبان را به احیای روابط پاکستان و امریکا فروخت تا در ادامه چالش سنتی و دیرینه اسلام‌آباد-کابل و دهلی‌نو و نیز در دهه اول قرن ۲۱، پاکستانی‌ها بیشتر نباخته باشند. (کاظمی، ۱۳۸۹: ۱۴۶)

از سال ۲۰۰۱، ارتش پاکستان درگیر استقرار امنیت و ثبات داخلی از طریق مقابله با شورشیان و ستیزه‌جویان مناطق قبیله‌ای فدرال^۱ و مناطق قبیله‌ای ایالتی^۲ کشور شد. به مرور زمان برای پاکستان مشخص شد که این شورش‌ها بزرگ‌ترین چالش برای امنیت، ثبات سیاسی، اجتماعی و رفاه اقتصادی کشور هستند. ارتش پاکستان به منظور رویارویی با این چالش و حل و فصل آن به تغییر در جهت‌گیری، انگیزه، تفکر و استراتژی چندسال گذشته خود دست زد. در این راستا، ارتش پنج

1. FATA

2. PATA

عملیات بزرگ^(۳) و تعدادی عملیات جزئی علیه شورشیان و تروریست‌ها انجام داد و عمده تمرکز خود را بر مناطق قبیله‌ای فدرال معطوف کرد. فعالیت‌های تروریستی «تحریک طالبان پاکستان»، «تحریک- نفاذ- شریعت محمدی»، سازمان‌های مذهبی بنیادگرا و دیگر عناصر خارجی مرتبط با آنها، نگرانی جدی برای پاکستان پدید آورد. (Jan, 2010) اما موضوع مهم دیگر رویارویی و برخورد پاکستان با قبایل پشتون‌نشین ایالات قبایلی فدرال بود که خود به چالشی بزرگ برای پاکستان مبدل شده بودند.

۳. ایالات قبایلی فدرال پاکستان: از کانون جدید جنگ با تروریسم تا چالش علیه حکومت مرکزی

ایالات قبایلی فدرال پاکستان خصوصاً وزیرستان جنوبی و شمالی، کانون جنگ پاکستان علیه طالبان پاکستانی و مأمی برای طالبان افغانی شد که از سال ۲۰۰۱، از افغانستان رانده شده بودند. وزیرستان شمالی، پناهگاه گروه بزرگ طالبان افغان در قالب شبکه حقانی بود. (Jan, 2010) شبکه حقانی، تعدادی اردوگاه آموزشی، نظامی و مذهبی در سراسر وزیرستان راه‌اندازی کرده بود و از جنگجویان خارجی برای انجام حملات خود در افغانستان استفاده می‌کرد. (Jan & et al, 2011: 102) وزیرستان جنوبی نیز که جنوبی‌ترین منطقه قبیله‌ای در میان هفت منطقه دیگر ایالت قبیله‌ای فدرال پاکستان محسوب می‌شود، موطن اصلی قبیله به شدت مستقل «محسود» است که پس از اشغال نظامی افغانستان و درگیری پاکستان با طالبان، رهبری جنبش شورشیان اسلامی با نام «تحریک طالبان پاکستان» را برعهده داشت. اعضای این گروه قبل از تأسیس این جنبش، در قالب گروه‌های کوچک‌تر، آزادانه با جنبش بزرگ‌تر طالبان به رهبری ملا محمد عمر، متحد بودند و در عملیات‌های آنها مشارکت داشتند. وزیرستان جنوبی پس از ۱۱ سپتامبر، به مقر اصلی طالبان تبدیل شده بود. در ابتدا تصور می‌شد که اسامه بن‌لادن و دیگر رهبران القاعده در این منطقه پناهنده شده‌اند. شورشیان اسلام‌گرای واقع در این منطقه، با روابط نزدیک میان واشینگتن و اسلام‌آباد پس از ۱۱ سپتامبر، شدیداً مخالف بودند. از این‌رو، با درگیری با دولت، درصدد براندازی دولت حامی آمریکا بودند. (Burki, 2009: 1-2) پس از حمله آمریکا به افغانستان و سرنگونی حکومت طالبان، عناصر القاعده و طالبان به منطقه وزیرستان وارد شدند که به طالبانی شدن منطقه منجر شد. این ایالت از جمله ایالت‌های کم‌تر توسعه یافته پاکستان

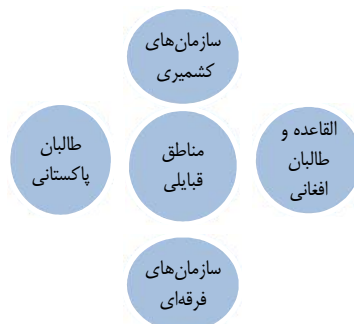
محسوب می‌شود و میزان سواد در مقایسه با میانگین ملی که ۴۰ درصد است، در این ایالات فقط ۱۷ درصد و در میان زنان این نرخ در مقایسه با میانگین ملی یعنی ۳۲ درصد، فقط ۳ درصد است. (Markey, 2008: 5) به نظر می‌رسد، این میزان بی‌سوادی در نفوذ عقاید طالبان در میان این مردمان بی‌تأثیر نبوده است.

از سوی دیگر، در جامعه و زیرستان که قباایل پشتون‌زبان در آن ساکن هستند،^(۴) علمای مذهبی (ملاها) نفوذ زیادی دارند. از این‌رو، تمایل پشتون‌های مناطق قبیله‌ای فدرال نسبت به اسلام قابل درک است. اسلام نه تنها در امور قبیله‌ای، بلکه در زندگی سیاسی و اجتماعی مردم پاکستان، نقشی اساسی دارد و به عنوان عنصر نمادین وحدت، و معیاری برای سیاست عمومی در نظر گرفته می‌شود. این امر به حمایت مردم و علمای این قباایل از طالبان منجر شد؛ به طوری که سرانجام توانستند نظامی شبیه به نظام طالبان افغانستان در این مناطق بناکنند. (Burkey, 2010: 191-195) حضور ستیزه‌گران خارجی در مناطق قبیله‌ای پاکستان، باعث رویارویی دولت و قباایل شد. ستیزه‌گران خارجی به منظور تضمین و توجیه حضور خود، قباایل محلی را تشویق می‌کردند برای اقامه جهاد در افغانستان به فعالیت پردازند. احزاب مذهبی، گروه‌های جهادی و مجاهدین سابق که با شوروی جنگیده بودند و در رژیم طالبان نیز خدمت کرده بودند، تشویق شدند تا گروهی جدید تشکیل بدهند یا به گروه‌های طالبان محلی بپیوندند. (شهنود، ۱۳۹۰: ۹۱)

پس از ۱۱ سپتامبر، در پاکستان خصوصاً در مناطق قبایلی، فقط القاعده یا طالبان افغانی گروه‌های تروریستی را تشکیل نمی‌دادند بلکه اتحادیه‌ای از گروه‌های مختلف تشکیل شد، از جمله طالبان پاکستانی، گروه‌های فرقه‌ای افراط‌گرا، گروه‌های مذهبی و احزاب سیاسی که از یکدیگر حمایت می‌کردند. (شکل ۴-۲) در واقع، پاکستان پس از ۱۱ سپتامبر، با چهار گروه تروریستی مختلف وارد نبرد شد. اولین گروه، گروه‌های فرقه‌ای و داخلی از جمله سپاه صحابه سنی و شاخه آن لشکر جهنگوی^۱ و تحریک جعفریه پاکستان (شیعه) و شاخه آن سپاه محمد بود، که حملات خشونت‌آمیزی در داخل کشور انجام می‌دادند. گروه دوم، گروه‌های تروریستی بودند که در گذشته همراه با ارتش پاکستان و با حمایت سازمان

اطلاعات این کشور در کشمیر علیه هند می‌جنگیدند که در مقایسه با شبه‌نظامیان فرقه‌ای ضدملی داخل پاکستان، به شیوه‌ای متفاوت عمل می‌کردند. این گروه، از جمله لشکر طیبه، جیش محمد و حرکت‌المجاهدین، گروه‌هایی بودند که مدت‌ها در عملیات‌های پاکستان برای سرکوب دولت مورد مناقشه جامووکشمیر حضورداشتند. گروه سوم، بعد از تصمیم پاکستان برای پیوستن به نیروهای ائتلاف به رهبری ایالات متحده علیه تروریسم، سربرآوردند که به طالبان پاکستانی معروف شدند. چهارمین گروه تروریستی، گروه القاعده بود که پناهگاه‌شان در مناطق وزیرستان بود. بنابراین، پاکستان فقط با یک گروه نمی‌جنگید و این مسئله، شرایط را برای پاکستان دشوارتر می‌کرد. (Tellis, 2008: 4-9) همه این گروه‌ها به بخشی از شبکه‌های تروریستی در پاکستان مبدل شدند. تروریست‌ها، عمدتاً در کمربند قبیله‌ای مستقر بودند و عمده فعالیت‌هایشان اساساً در منطقه قبیله‌نشین فدرال صورت می‌گرفت. اما پس از عملیات نظامی پاکستان در این منطقه، فعالیت آنها به خارج از منطقه و به سایر مناطق کشور تسری یافت. (Javaid, 2011: 287) بنابراین، این موضوع نیز به چالشی بزرگ برای پاکستان تبدیل شد.

گروه‌های تروریستی پس از سال ۲۰۰۱



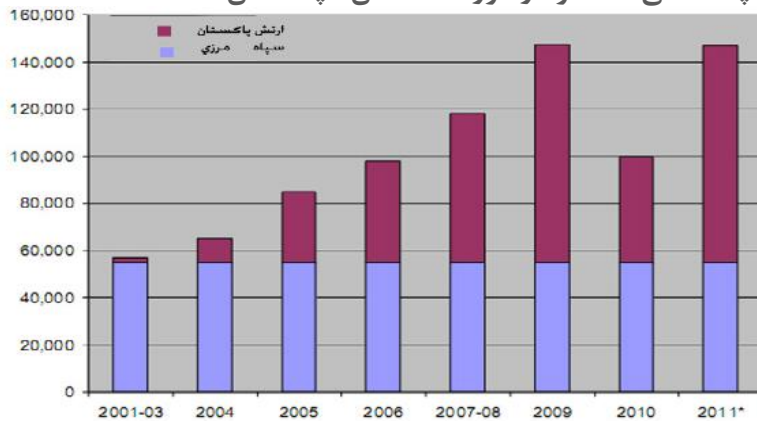
۴. پاکستان و نبرد با طالبان: از شکست تا مصالحه

از سال ۲۰۰۱، دولت پاکستان بیش از ۱۰۰،۰۰۰ سرباز و بیش از ۹۰۰ پست بازرسی در مرز پاکستان و افغانستان راه‌اندازی و مستقر کرده‌است. ارتش پاکستان برای اولین بار پس از استقلال پاکستان، وارد منطقه قبایلی فدرال شد و نقشی بی‌سابقه در

این مناطق ایفا کرد. (Wazir, 2011: 66) پاکستان واحدهایی از ارتش، گروه ویژه، سپاه مرزی و نیروهای اطلاعات را برای انجام عملیات در امتداد مسیرهای نفوذ از افغانستان به پاکستان، در مرز این دو کشور مستقر کرد. طی سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲، ارتش پاکستان به طور منظم دو تیپ از نیروهای پیاده نظام لشکر ۹، گروه XI را به منظور عملیات امنیتی در داخل مرزها و نیز در مرز بین دو کشور مستقر کرد. پاکستان، همچنین دو گروه از نیروهای ویژه را در مناطق کُهان^۱ و وانا^۲ مستقر کرد تا برای فرماندهان محلی شرایطی را فراهم کنند تا بتوانند به سرعت نیروی نظامی به منطقه اعزام کنند. علاوه بر این، در همین مدت مشابه، دولت حدود ۴۰۰۰ نفر از نیروهای سپاه مرزی را به نواحی قبیله‌نشین فدرال فرستاد. (Jones & Fair, 2010: 42)

مدتی بعد که وضعیت در داخل مناطق قبیله‌ای فدرال بحرانی شد، پاکستان بیش از ۷۰،۰۰۰ نیروی سپاه مرزی،^(۵) در این نواحی مستقر کرد. علاوه بر آن، نزدیک به ۸۰،۰۰۰ نیروی شبه‌نظامی محلی که توسط ستاد ارتش پاکستان اداره می‌شد، به این منطقه فرستاده شد. با این حال، با وجود استقرار تعدادی از نیروهای نظامی در منطقه تا قبل از سال ۲۰۰۴، درگیری جدی بین دولت و گروه‌های طالبانی رخ نداد. (Nawaz, 2011: 6)

نیروهای پاکستانی مستقر در مرز افغانستان - پاکستان (۲۰۰۱-۲۰۱۱)



Source: Zahid Ali Khan, "Military operations in FATA and PATA: Implications for Pakistan", Strategic Studies, P131.

1. Kohan
2. Wana

خطر تسلط طالبان بر کشور پاکستان و به دنبال آن دستیابی به سلاح هسته‌ای، هر دو کشور امریکا و پاکستان را به وحشت انداخته بود. در نتیجه، پاکستان تحت فشار واشینگتن، عملیات نظامی گسترده‌ای علیه جنگجویان خارجی در نواحی قبیله‌نشین فدرال آغاز کرد. پاکستان عملیات المیزان متشکل از چند عملیات، از جمله عملیات کالوشا^۱ را در وزیرستان جنوبی آغاز کرد. (khan,nd: 129) ارتش پاکستان در پاسخ به خواسته‌های امریکا برای حمایت از جنگ در افغانستان، به سرعت تعداد زیادی از نیروهای خود را برای تأمین امنیت مرزی به این منطقه حرکت داد. با اینکه ایالات متحده با حملات هواپیماهای بدون سرنشین علیه اهداف انتخاب شده که عمدتاً اهدافی مشکوک بودند، به پاکستان کمک کرد، اما ارتش پاکستان نیروهای بسیاری را از دست داد. (Nawaz, 2011: 8)

در ماه مارس سال ۲۰۰۴، ارتش پاکستان در کالوشا واقع در وزیرستان جنوبی، با یک لشکر بزرگ از طالبان به رهبری نیک محمد، روبرو شد و نبردی سهمگین بین دو گروه رخ داد. انتظار می‌رفت قبایل از ارتش حمایت کنند، اما جنگجویان قبایل به همراه ستیزه‌گران خارجی، عمدتاً ازبک، با طالبان متحد شدند و در مقابل ارتش قرار گرفتند. جغرافیای کوهستانی مناطق قبایلی پاکستان و توان بالای جنگجویی پشتون‌ها و انگیزه قوی آنان که جنگیدن با کفار و متحدان آن را جهاد در راه خدا می‌دانستند، باعث شد که این جنگ به شکست نیروهای پاکستان بینجامد. ارتش پاکستان متحمل تلفات فراوانی شد و شکست سنگینی خورد. به دنبال آن دولت برای متوقف کردن جنگ، در محل استقرار نیک محمد و نیروهایش در شکی^۲ مجبور به عقد توافقنامه شکی شد. (Nawaz, 2011: 8)

عدم دخالت نیروهای ارتش در امور داخلی مناطق قبیله‌ای، استقرار ارتش در مناطق اردوگاهی‌اش، عدم حمله شورشیان محلی به کارکنان دولتی و زیرساخت‌های دولت و تسلیم شدن ستیزه‌گران خارجی به دولت، از جمله مفاد این توافقنامه بود. از جمله اشکالات این قرارداد این بود که به شورشیان اجازه می‌داد سلاح‌های خود را حفظ کنند. ستیزه‌جویان این توافقنامه را به منزله «آشتی ملی» و

1. Kalousha

2. Shakai

قبایل نیز آن را پذیرش ضمنی قدرت و مشروعیت مخالفان توسط ارتش، توصیف می‌کردند. با این قرارداد، ارتش ناخواسته به شورشیان مشروعیت سیاسی داد و باعث شد آنان حضور خود را بیش از پیش در وزیرستان جنوبی تحکیم کنند؛ به سازماندهی خود پردازند و خود را برای نبردهای بیش‌تر و محکم‌تر با دولت آماده کنند. (Fair & Jones, 2009-2010:171)

نتیجه قرارداد شکی، تغییر قدرت سیاسی نواحی قبایله‌نشین فدرال و احتیاط‌کاری ارتش و گروه‌های تروریستی بود. علاوه‌بر این، واشینگتن به این قرارداد به دیده شک می‌نگریست و آن را موضوعی نگران‌کننده می‌دانست؛ زیرا این قرارداد به تقویت و نفوذ یک گروه مرتبط با القاعده و شبکه حقانی منجر می‌شد. این در حالی بود، که ناتو با هر دو این گروه‌ها در افغانستان می‌جنگید. به دنبال عقد این توافقنامه نفوذ این دو گروه در افغانستان افزایش یافت. (Matthews, 2009: 5) با حمله هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا به محل سکونت نیک محمد در نزدیکی وانا و کشته شدن وی، این توافقنامه خیلی زود باطل شد. نیک محمد، رهبر کاریزماتیک گروه شورشی، به قهرمان وزیرستان جنوبی تبدیل شد؛ کسی که ارتش نیرومند پاکستان را شکست داد و باعث شد هزاران نفر از قباایل محسود و قبایل وزیر به جنگجویان طالبان در وزیرستان جنوبی ملحق شوند. پس از مرگ نیک محمد، حمایت از حضور ازبک‌ها و دیگر جنگجویان خارجی (چچن، عرب و...) در منطقه کاهش نیافت. (Mahsud, 2010: 3-4) عملیات نظامی علیه گروه‌های طالبانی همچنان ادامه پیدا کرد. درگیری دوم نیز که بین دو گروه رخ داد، شدید بود و ارتش بار دیگر با تلفات فراوان و با امضای قرارداد ساراروغا^۱ در فوریه ۲۰۰۵، شکستی دیگر را پذیرفت. بیت‌الله محسود، رهبر شورشیان، متعهد شد که به شبه‌نظامیان خارجی پناه ندهد و حمله به نیروهای امنیتی در منطقه و هدف قرار دادن تأسیسات دولتی را متوقف کند. ارتش نیز دوباره توافق کرد که نیروهایش را از منطقه خارج کند و به جبران ضرر و زیان پردازد. اما این صلح نیز زیاد دوام نیاورد. بیت‌الله محسود به زودی با انجام حملات انتحاری، نیروهای دولتی را هدف قرارداد. این حملات تا

زمان مرگ او در ماه اوت ۲۰۰۹ ادامه داشتند. با این حال، قرارداد صلح به طالبان محسود جسارت داد که عملاً در وزیرستان جنوبی حکومت کنند؛ همچنین این قرارداد باعث شد هزاران مبارز محلی به جنبش آنان بپیوندند. (Mahsud, 2010: 15-16)

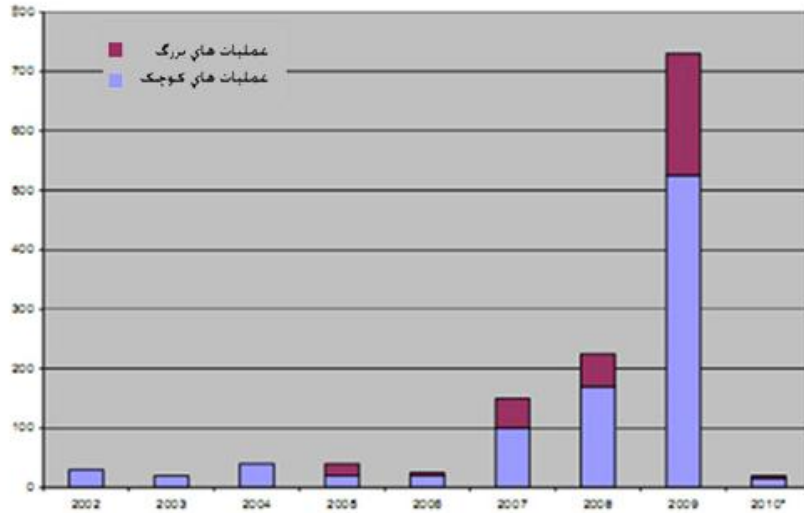
دولت در هیچ‌یک از عملیات‌هایش، تا سال ۲۰۰۶، نیروی کافی برای حفظ قلمرو نداشت. احزاب محافظه‌کار مذهبی از ابتکارات دولت در مناطق قبیله‌ای ممانعت می‌کردند. این گروه‌ها تلاش‌های دولت علیه القاعده و دیگر گروه‌ها را «جنگ امریکایی» تلقی می‌کردند. در نتیجه شکست این توافقنامه‌ها، طالبان محلی به تدریج به عنوان یک دولت موازی در مناطق قبیله‌ای پدید آمدند. آنها پناهگاهی برای گروه‌های شورشی فعال و شبه‌نظامیان در افغانستان به‌وجود آوردند و بدین ترتیب این گروه‌ها قادر گردیدند هر دو کشور افغانستان و پاکستان را مورد هدف قرار دهند. (Fair & Jones, 2009-2010: 171) مسئله حائز اهمیت این است که جنگ در مناطق قبیله‌ای فدرال، بر سایر شبه‌نظامیان مستقر در دیگر نواحی ایالت سرحد نیز تأثیر گذاشت. در منطقه ملکند و سوات، مردم محلی با گروه وهابی ارتدوکس، معروف به گروه تحریک نفاذ-شریعت-محمدی («حرکت برای تحمیل سنت محمد پیامبر») ائتلاف کرده بودند تا علیه دولت ضعیف شورش کنند. در نتیجه، جبهه نبردی دیگر برای دولت پاکستان تشکیل شد. (Nawaz, 2011: 8) به‌طور کلی، شکست پاکستان طی سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ در نبرد با طالبان، چند پیامد مهم داشت. اولین پیامد این بود که به تشکیل گروه‌ها و عناصر تروریستی در مناطق مختلف کشور منجر شد. دوم اینکه موجب شد تا پایگاه‌های طالبان در افغانستان تقویت شود. تأثیر مهم دیگر این بود که موجب تقویت افراط‌گرایی خشونت‌آمیز در داخل پاکستان شد که در نتیجه آن گروه‌های شبه‌نظامی اسلام‌گرای جدیدی ظهور کردند که اغلب وابسته به گروه القاعده بودند و به طالبان پاکستانی شناخته می‌شدند؛ این گروه‌ها جنگ علیه دولت پاکستان را مشروع (جنگ مقدس) می‌دانستند. (Tellis, 2008: 22)

در حقیقت، طالبان و متحدان قبیله‌ای‌شان تا سال ۲۰۰۶، پیشرفت‌های بزرگی کسب کردند؛ به طوری که به همراه القاعده در سال ۲۰۰۶، کنترل تمام وزیرستان را به دست گرفتند و استقرار «دولت اسلامی» را در این منطقه اعلام کردند. (Fürstenberg, 2012: 6) در پاییز سال ۲۰۰۷، بیت‌الله محسود اعلام کرد گروه‌های

مختلف طالبان محلی تحت رهبری وی متحد شده‌اند و گروه جدیدی پایه‌گذاری کرده و آن را «تحریک طالبان پاکستان» نامیده‌اند. در ژانویه سال ۲۰۰۸، افراد بیت‌الله محسود دژ «ساراروغا» در وزیرستان جنوبی را تصرف کردند و بسیاری از نیروهای امنیتی پاکستان را به هلاکت رساندند. (Khan, nd: 133) در مقابل، ارتش پاکستان نیز سه عملیات عمده را پایه‌ریزی کرد که عملیات زلزله^۱ در وزیرستان جنوبی، از عملیات‌های اصلی بود. در این عملیات که تلفات زیادی به همراه داشت، حدود ۴۰۰۰ خانه تخریب شد. (Ali, 2008) در واقع، طی سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸، ارتش پاکستان تلاش کرد از طریق انجام عملیات در دره سوات و از طریق عملیات «زلزله»، این مناطق را آرام کند که موفقیت مهمی در این مورد کسب نکرد. (Fürstenberg, 2012: 6)

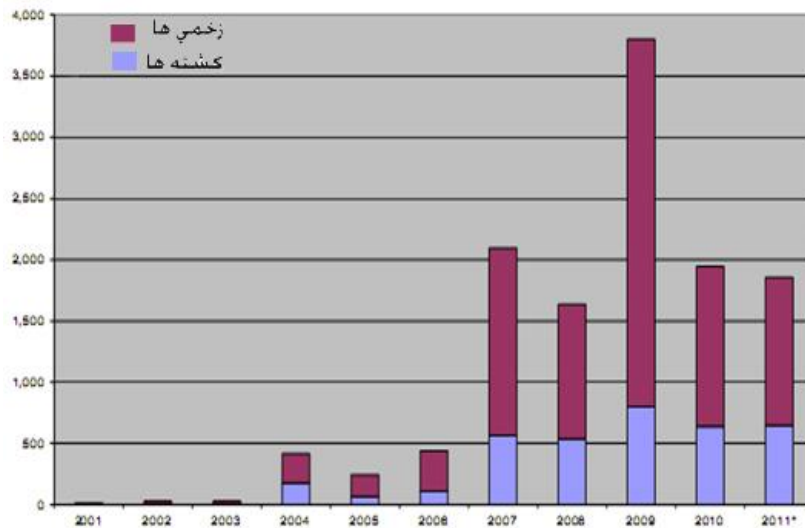
پس از مدتی، بیت‌الله محسود تعدادی مبارز برای کمک به شورشیان باجور و سوات فراهم کرد. این اقدام به عنوان بخشی از استراتژی وی به منظور هماهنگ کردن بهتر شورش از طریق طالبان پاکستان بود. یک رشته حملات به سازمان‌های دولتی از جمله آی.اس.آی، نیروهای ارتش و سپاه مرزی، ارتش را برانگیخت تا اقدامی تلافی‌جویانه در مناطق وزیرستان جنوبی انجام دهد. (Khan, 2007) پس از آن، پاکستان چند عملیات مهم در مناطق مختلف ایالت سرحد شمال غربی انجام داد. عملیات «شیر دل»، «راه حق» و «راه راست»، در فاصله سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ و عملیات «راه نجات» نیز از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۰، انجام گرفت. (Nawaz, 2011: 8) اگرچه دولت در برخی موارد موفقیت‌های اندکی نیز به دست آورد، اما تلفات نیروهای نظامی و غیرنظامیان همچنان روبه افزایش بود. هرچه جنگ در افغانستان پیچیده‌تر می‌شد، شورش‌های داخلی طالبان در این سوی مرز در پاکستان، گسترش بیشتری می‌یافت.

عملیات‌های انجام شده توسط نیروهای ارتش (۲۰۰۲-۲۰۱۱)



Source: Zahid Ali Khan, "Military operations in FATA and PATA: Implications for Pakistan", Strategic Studie

میزان تلفات نظامی پاکستان - کشته و زخمی‌ها (۲۰۰۱-۲۰۱۱)

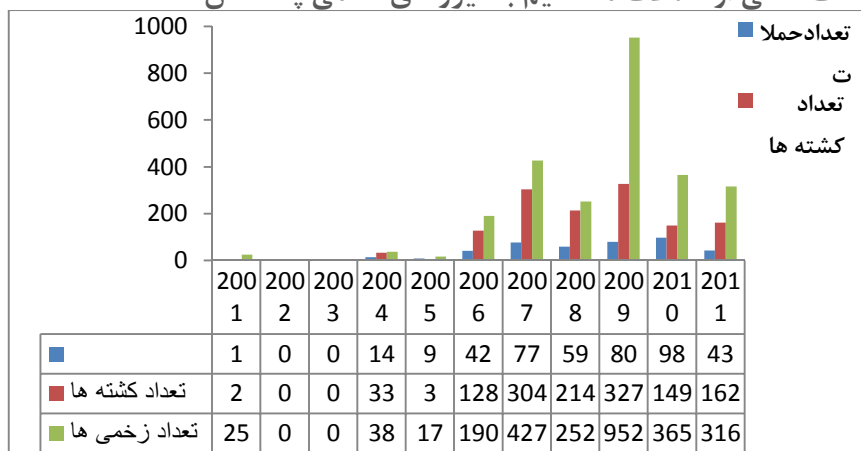


Source: Zahid Ali Khan, "Military operations in FATA and PATA: Implications for Pakistan", Strategic Studies.

میزان تلفات نیروهای نظامی پاکستان که در سال ۲۰۰۱ به نسبت اندک بود، از سال

۲۰۰۴ که پاکستان از یک سو اولین درگیری جدی خود با طالبان را در وزیرستان جنوبی آغاز کرد و از سوی دیگر با ملی‌گرایان بلوچ در بلوچستان مواجه شد، افزایش بیشتری یافت؛ به طوری که این میزان با افزایش خشونت از سوی این گروه‌ها و نیز ضعف پاکستان در حل بحران، روندی صعودی یافت و در سال ۲۰۱۱ به بالاترین حد خود رسید.

تلفات ناشی از حملات مستقیم به نیروهای نظامی پاکستان

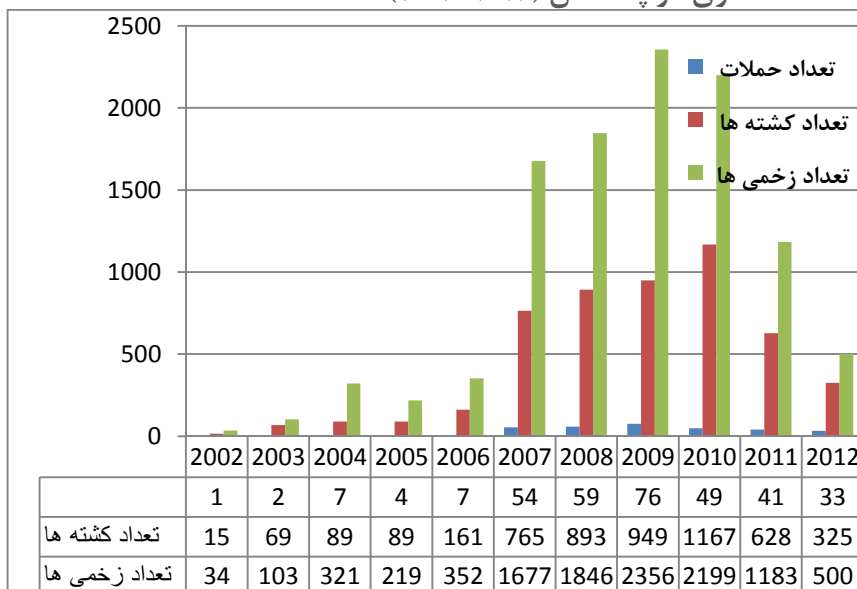


Source: Zahid Ali Khan, "Military operations in FATA and PATA: Implications for Pakistan", Strategic Studies.

به طور کلی، طی حملات تروریستی در پاکستان، بیش از ۳۵,۰۰۰ نفر که ۵,۰۰۰ نفر از آنان نیروهای مجری قانون بودند، کشته شده‌اند. بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱، ۴۲۳ حادثه تروریستی صورت گرفت که در آن نیروهای مسلح به طور مستقیم مورد هدف قرار گرفتند، حداقل ۱۳۲۲ نفر از نیروهای امنیتی کشته و ۲۵۸۲ نفر زخمی شدند. این اطلاعات مربوط به تلفاتی است که در اثر حملات مستقیم به یک اردوگاه نظامی، یا ایست بازرسی پلیس یا کاروان نیروهای امنیتی رخ داده است. به طور کلی، در مدت مشابه، تعداد نیروهای امنیتی که به دلیل حوادث تروریستی دیگر یعنی حوادثی که در آن نیروهای امنیتی هدف اصلی نبودند، کشته شدند، حدود ۳۶۳۱ نفر بوده است. (Khan, nd: 143) در هر حال، تلفات گسترده پاکستان موجب شد که آمریکا از ترس اینکه مبادا کشور به دست طالبان بیفتد، به منظور همکاری با

پاکستان وارد نبرد با طالبان در مناطق قبایلی فدرال پاکستان شود.

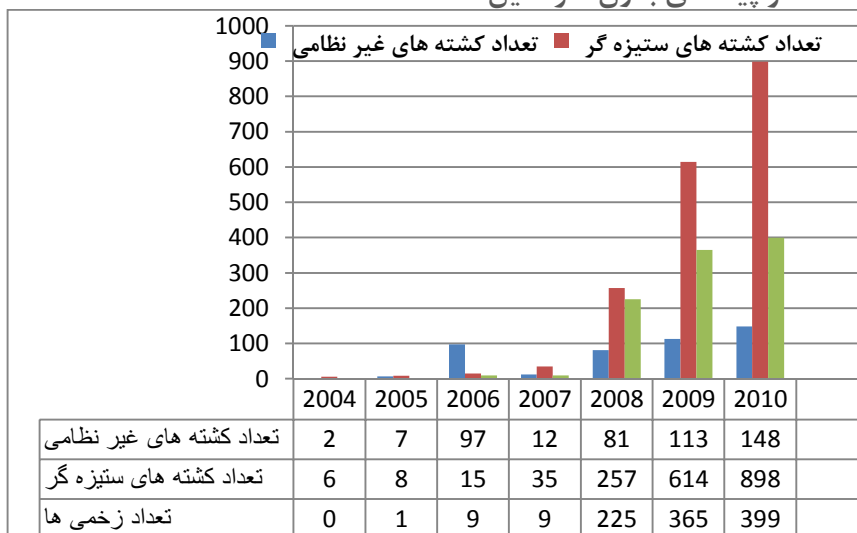
حملات انتحاری در پاکستان (۲۰۰۲-۲۰۱۲)



Source: South Asian Terrorism Portal (SATP)

بنابراین، امریکا با توجه به خطر احتمال تسلط طالبان بر پاکستان، در زمینه‌های مختلف اقتصادی، ارائه تجهیزات، آموزش به نیروهای نظامی پاکستان و حمله به نیروهای طالبان در مناطق قبایلی فدرال، با پاکستان همکاری کرده است. دو سوم از کمک‌های ایالات متحده از سال ۲۰۰۲ تا سال ۲۰۱۲ که حدود ۹,۱۵ میلیارد دلار بود، به کمک به امنیت در پاکستان اختصاص یافت. از این مبلغ، در حدود ۹,۵ میلیارد دلار از طریق بودجه وزارت دفاع، و ۶,۴ میلیارد دلار تحت عنوان کمک‌های امنیتی برای پاکستان، از طریق وزارت امور خارجه امریکا تأمین شد. (Epstein & 2013: 6) در واقع، امریکا به این نتیجه رسیده بود که چون پاکستان به تنهایی توانایی مقابله با این نیروها را ندارد، خودش باید به طور یک‌جانبه وارد نبرد با این گروه‌ها شود. بدین ترتیب، حملات هواپیماهای بدون سرنشین امریکا در مناطق قبایلی آغاز شد. (Nasir Khan, 2011: 24)

تلفات هواپیماهای بدون سرنشین



Source: The Bureau of Investigative Journalism; Long War Journal; New America Foundation; SATP.

افزایش کمک‌های نظامی امریکا در سال‌های اخیر، نشان‌دهنده این است که پاکستان کانون جنگ افغانستان و نیز جنگ بزرگ‌تر یعنی جنگ برضد تروریسم بوده است. به طور کلی، بالاترین تلفات در میان نیروهای ائتلاف در جنگ با القاعده، متعلق به نیروهای پاکستانی بوده است. عملیات تروریستی القاعده از سال ۲۰۰۱، به کشته شدن چند هزار نیروی نظامی پاکستانی و تعداد کثیری از مردم غیرنظامی منجر شده است. تعداد سربازان پاکستانی که در این جنگ کشته شدند، بسیار بیشتر از تعداد سربازانی است که در سال ۱۹۶۵ در جنگ با هند، جان خود را از دست دادند. (Hussein Mullick, 2011: 166)

بنابراین، درگیری پاکستان با یک دشمن خارجی (القاعده و طالبان) موجب شد که تمرکز دولت به طالبان در مناطق قبیله‌ای جلب شود که برای حل معضل مذکور، دولت با استقرار نیروهای مسلح خود از جمله ارتش، سپاه مرزی، پلیس مرزی و گارد ویژه در مناطق مورد نظر، به اقدامات نظامی و محاصره این مکان‌ها روی آورد. اما شکست نیروهای نظامی در نبرد با دشمن و ورود امریکا و هواپیماهای بدون سرنشین برای حمله به مناطق قبایلی فدرال، ضعف و ناتوانی دولت در اقدامات

نظامی را بیش از پیش آشکارکرد. این شرایط، بستر و فرصتی فراهم کرد تا گروه‌های داخلی مخالف دولت از وضعیت موجود استفاده کنند و علیه دولت طغیان کنند، اگرچه این اقدام گروه‌های داخلی، به منزله موفقیت آنها در این نبرد نیست، اما نشان‌گر شکل‌گیری قیامی جدید در پاکستان است.

۵. تجدید حیات جنبش قومی بلوچ در بلوچستان پاکستان

در سال ۲۰۰۴، پنجمین عملیات نظامی پاکستان به منطقه بلوچستان از زمان استقلال پاکستان انجام گرفت. این بحران در بلوچستان با تجاوز یک سروان ارتش و سه سرباز گارد امنیت دفاعی - که بنا به گزارش‌ها همگی از ایالت پنجاب بودند - به یک پزشک زن آغاز شد. (Maitra, 2005: 63) این موضوع به شدت مورد اعتراض گروه‌های شورشی بلوچ قرار گرفت. البته این مسئله فقط بهانه‌ای برای شروع اقدامات ضددولتی این گروه‌ها بود.

در واقع، گام‌های اولیه این طغیان از زمانی برداشته شد که حکومت فدرال پاکستان، توسعه بندر گوادر و نیز گسترش خطوط ریلی و راه‌های شوسه را به عنوان بخشی از یک پروژه عظیم آغاز کرد. این پروژه به این لحاظ مهم بود که برای پاکستان موقعیت ارتباط تجاری با آسیای مرکزی را از طریق جاده ابریشم فراهم می‌ساخت. همکاری چینی‌ها با این پروژه موجب پیشرفت آن شد. این همکاری مدت‌ها پس از حکومت مشرف نیز ادامه یافت. تعبیر بلوچ‌های پاکستان از این اقدامات دولت مانند گذشته بود؛ آنان معتقد بودند اگر توسعه‌ای هم در بلوچستان صورت بگیرد، در نهایت به نفع پنجابی‌ها و نه مردم منطقه خواهد بود. بنابراین، با حمله به این تأسیسات، مخالفت خود را آشکار کردند. (Foreign Policy Centre, 2006: 39) در هر حال، اقدامات ضددولتی بلوچ‌ها که از اواخر سال ۲۰۰۳ به میزان اندک شروع شده بود، از ژوئیه سال ۲۰۰۴ شدت گرفت، یعنی حدود چندماه پس از آنکه پاکستان عملیات نظامی خود را علیه طالبان مستقر در ایالت وزیرستان آغاز کرده بود.

سردار یعقوب ناصر، رئیس حزب مسلم لیگ بلوچستان پاکستان نیز در تابستان ۲۰۰۴، به نامنی مرزهای کشور اشاره کرد و خاطر نشان ساخت: «ما در مرزهای

کشور به خصوص در مرز با افغانستان، با ناامنی مواجه شده‌ایم و در حال حاضر تعداد زیادی از نیروهای مسلح ما در مرز با افغانستان مستقر شده‌اند. مناطق قبیله‌ای ایالات مرزی به مرکز فعالیت‌های نیروهای خارجی تبدیل شده که کشور را دچار مشکل کرده‌است. اما در بلوچستان ما فقط با مشکلات بی‌نظمی و عدم رعایت قانون مواجه هستیم». (Asia Africa Intelligence Wire, 2004) بنابراین، در ابتدا مقامات دولتی و سیاسی، در مقایسه با ناامنی‌های درون مناطق قبایلی فدرال، مسئله بلوچستان را موضوعی بحرانی تلقی نمی‌کردند و همین موجب شد از شدت کنترل آنها بر منطقه و نیروهای مستقر در منطقه کاسته شود.

از سوی دیگر، پس از سال ۲۰۰۱، برخی از افراد طالبان در کوئته مستقر شدند و شورایی به نام شورای کوئته تأسیس کردند که این امر بر نگرانی‌های امریکا و پاکستان افزود.^(۶) در واقع، شهر کوئته مقری برای شورای کوئته شده بود. تصور می‌شد بدنه اصلی طالبان و ملامحمد عمر در این مکان تصمیم‌ها و استراتژی‌های مهم برای مبارزه در افغانستان را طراحی و از طریق این شورا شورش در افغانستان را هدایت می‌کنند. یکی از مناطق حومه شهر کوئته به نام پشتون‌آباد، تحت نفوذ طالبان قرار گرفته بود و در برخی مناطق مانند «توبا کاکر» و مناطق حاشیه‌ای دیگر نیز طالبان به دلیل فقدان حضور رسمی دولت فدرال یا ایالتی، نفوذ پیدا کرده بود و قانون‌گذاری و حکمرانی می‌کرد. این مناطق، تحت عنوان «سرزمین‌های فاقد حکومت»، در امتداد مرزهای مناطق قبیله‌ای فدرال قرار دارند که به دلیل حضور طالبان، در مقایسه با سایر مناطق بلوچستان (کوهلو و دره بوگتی و...) که ملی‌گرایان بلوچ در آنها عملیات و فعالیت داشتند، تحت کنترل دولت قرار داشتند. (Heegnd: 16)

اما با افزایش حملات ملی‌گرایان بلوچ، در سال ۲۰۰۴، دولت متوجه شد که به جز طالبان تهدید جدی دیگری نیز برای امنیت کشور پدید آمده است. بنا به گزارش اسلام‌آباد، دولت پس از سال ۲۰۰۴، برای هر ۵۰۰ نفر یک پایگاه شبه‌نظامی راه‌اندازی کرد. به طور کلی، چهار اردوگاه نظامی، ۵۲ اردوگاه شبه‌نظامی، ۵ پایگاه نیروی دریایی، از جمله پایگاه دریایی «جنح» در بندر گوادر و شش محدوده آزمایش موشکی در بلوچستان، مستقر شد. این افزایش نیرو و پایگاه‌های نظامی پاکستان، حاکی از توجه پاکستان به تهدیدی دیگر برای امنیت کشور بود. بلوچستان

با توجه به برپایی اردوگاه‌های ارتش پس از سال ۲۰۰۴، عملاً تحت محاصره دولت قرار گرفته بود. (<http://www.bso-na.org>)

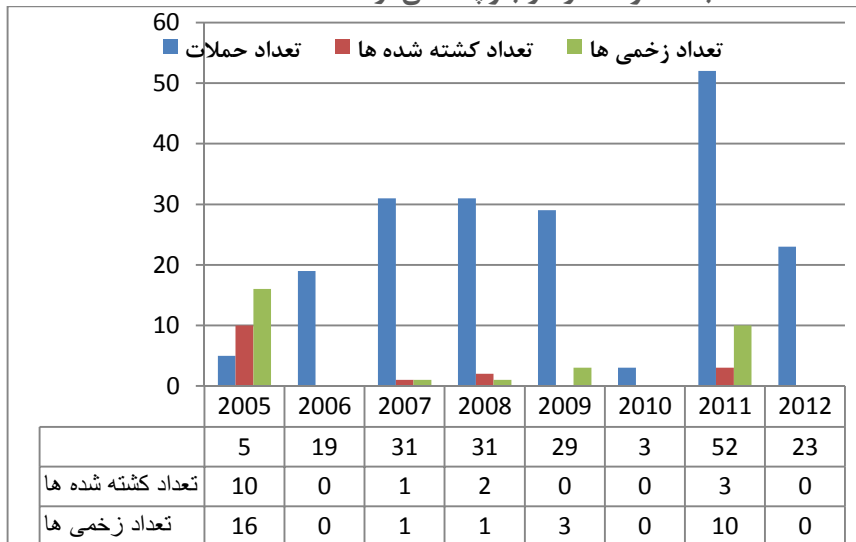
درگیری‌های موجود در بلوچستان که خونین‌تر از دهه ۱۹۷۰ بود، صلحی نسبتاً طولانی‌مدت، بین ملی‌گرایان بلوچ و دولت فدرال را از بین برد. در پنجمین طغیان جنبش بلوچ در پاکستان، خیربخش مری و فرزندانش بالاچ خان و هربیارخان مری به همراه گروه بیجرانی^۱ به رهبری شیرباز مری پرچم مقاومت را در «کوه‌لو» برپا کردند؛ نواب اکبرخان بوگتی و همراهانش از «دره بوگتی» شورش را آغاز و هدایت کردند. (Foreign Policy Centre, 2006: 40-41) دولت نیز در پاسخ به اقدامات این گروه‌ها حملات گسترده‌ای در کوه‌لو و دره بوگتی از سال ۲۰۰۴ آغاز کرد.

سازمان‌های اطلاعاتی ایالات متحده نیز تخمین زدند که حدود ۲۵۰۰۰ نیروی ارتش و نیز نیروهای شبه‌نظامی ضدشورش در بلوچستان، درگیر عملیات شده و به تشدید نارضایتی‌های قومی دامن زده‌اند. (Kupecz, 2012: 97) در مقابل، رهبران قبیله‌ای از جمله نواب مری و عطاءاله منگل ابرازداشتند که در برابر این نیروی عظیم نظامی، هریک از قبایل فقط از ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ سرباز به عنوان اهرمی برای فشارآوردن به دولت برای مطالبات و خواسته‌های خود استفاده کرده‌است. (Kupecz, 2012: 98) اما به نظر می‌رسد تعداد ستیزه‌جویان بلوچ نیز تعدادی قابل توجه باشد؛ زیرا فقط قبیله نواب اکبر بوگتی بیش از ده‌هزار نیروی جنگجو دارد. در واقع، افزایش نیرو نیز نتوانست از اقدامات جنبش جلوگیری کند، زیرا جنگ پاکستان با طالبان همچنان به موازات جنبش بلوچ‌ها با شدت بیشتری ادامه داشت و شکست پاکستان را روز به روز بیشتر آشکار کرد و این خود باعث شد تا گروه‌های بلوچ به این نتیجه برسند که توان دولت کم شده است و در نتیجه، باید به اقدامات خود ادامه دهند. حداقل، شش گروه شورشی فعال در بلوچستان وجود دارند: ارتش آزادی‌بخش بلوچستان، ارتش جمهوری‌خواه بلوچ، جبهه آزادی‌بخش مردم بلوچ و جبهه مردمی برای مقاومت مسلحانه بلوچ، جبهه آزادی بلوچ و جبهه آزادی‌بخش متحد بلوچ. رحیم‌الله یوسفزی معتقد است اقدامات جبهه آزادی‌بخش متحد بلوچ از

اقدامات ارتش آزادی‌بخش بلوچستان و جبهه آزادی بلوچ پرخاشگرانه‌تر و خشونت‌آمیزتر بوده‌است. (Balochistan Assessment, 2010)

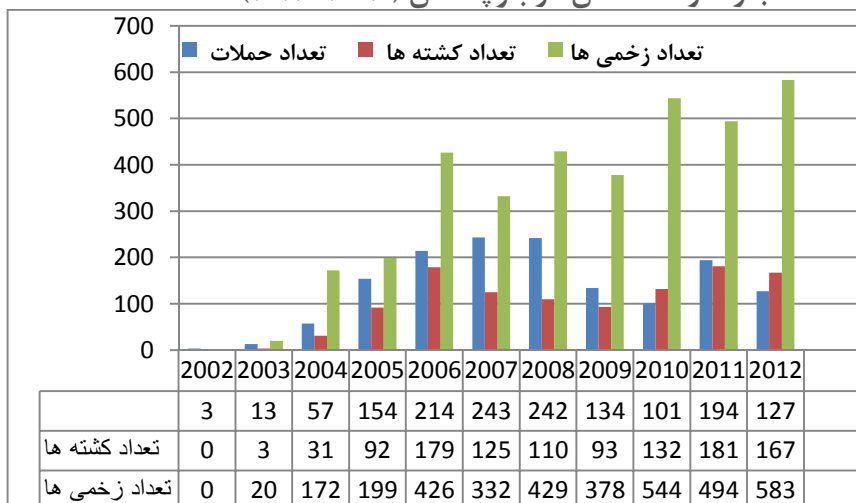
اقدامات و حملات تروریستی و نظامی این جنبش جدایی‌طلب عمدتاً در شهرها و خصوصاً در بندر گوادر صورت گرفته‌است. هم‌زمان با افزایش حملات نیروهای طالبان در مناطق قبیله‌ای فدرال و نیز افزایش ناکامی‌های پاکستان از سال ۲۰۰۵ به بعد در جنگ با گروه‌های تروریستی طالبان و افراط‌گرایان مذهبی، در بلوچستان شاهد افزایش حملات، از جمله حمله به فرودگاه سوئی، خطوط لوله گاز و شبکه‌های برق و زیرساخت‌های دولتی و نیز حمله به کارشناسان خارجی (عمدتاً چینی) در بندر گوادر و بسیاری از کاروان‌های نظامی پاکستان بوده‌ایم. میزان حملات به خطوط گاز از سال ۲۰۰۵ روبه افزایش گذاشت و در همین سال بیشترین تلفات شامل ۱۰ کشته و ۱۶ زخمی روی داد. در سال ۲۰۱۱، بیشترین حملات به این خطوط صورت گرفت. در این سال ۵۲ حمله رخ داد که منجر به کشته و زخمی شدن افراد بسیاری شد. در مجموع، بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۲، حدود ۱۹۳ حمله صورت گرفت.

تعداد حملات به خطوط گاز در بلوچستان از ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۲



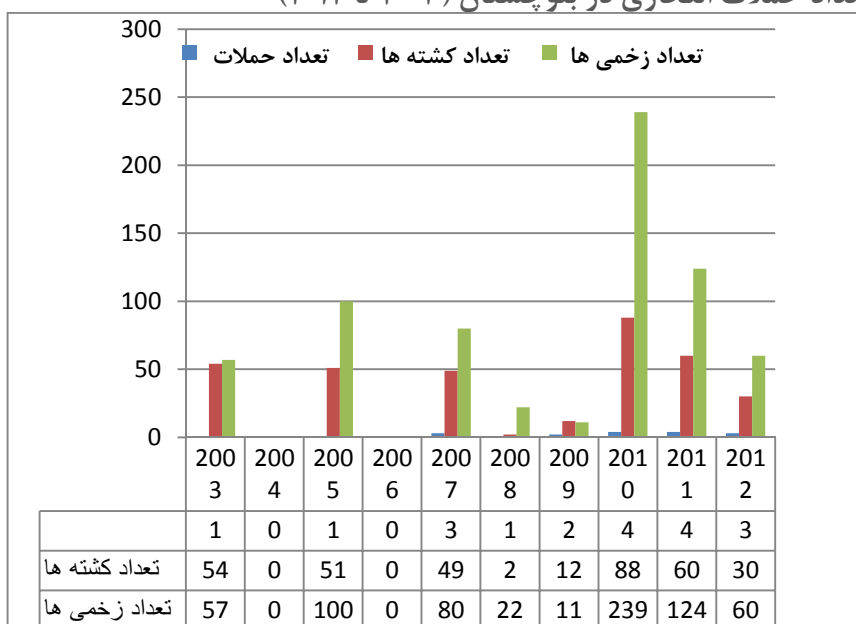
Source: South Asian Terrorism Portal, (SATP)

تعداد انفجارها و تلفات آن در بلوچستان (۲۰۰۲-۲۰۱۲)



Source: South Asian Terrorism Portal (SATP)

تعداد حملات انتحاری در بلوچستان (۲۰۰۳ تا ۲۰۱۲)



Source: South Asian Terrorism Portal (SATP)

پاکستان علاوه بر استقرار نیروهای نظامی، رهبران و فعالان سیاسی احزاب را مورد

هدف قرارداد. این نوع اتفاقات پس از سال ۲۰۰۴ افزایش یافت. دولت در ۲۷ اوت ۲۰۰۶، نواب (سردار) اکبرخان بوگتی، رهبر قبیله بوگتی را مورد هدف قرارداد. همچنین نواب‌زاده بالاچ مری، فرمانده ارتش آزادی‌بخش بلوچ، در نوامبر ۲۰۰۷ کشته شد. (Heeg,nd: 22) وی ظاهراً در پی کشته‌شدن نواب اکبرخان بوگتی در ماه اوت ۲۰۰۶، به افغانستان گریخت و پس از مدتی به قتل رسید، اما جزئیات قتل او اعلام نشد. مرگ وی طغیان گسترده‌ای برضد دولت در میان قبیله‌اش ایجاد کرد. (Shahid, 2007) با توجه به گزارش منتشرشده توسط حزب ملی بلوچستان به رهبری منگل، در حدود ۴۰۰۰ جوان بلوچ که عمدتاً از فعالان سیاسی بوده‌اند، توسط سازمان‌های اطلاعاتی پاکستان بازداشت شده و مورد شکنجه قرار گرفتند. (<http://www.bso-na.org>) این اقدامات موجب شد آتش خشم بلوچ‌ها شعله‌ورتر شود و جنبش به سمت اقدامات خشونت‌بارتر کشیده‌شود.

به نظر می‌رسد عدم توانایی پاکستان در مبارزه در هر دو جبهه طالبان در ایالات قبیله‌ای فدرال و نیز بلوچستان، این کشور را با معضل امنیتی بزرگی مواجه ساخته باشد. حضور در دو جبهه نبرد سبب شده‌است تا پاکستان در مدیریت بحران ناشی از اقدامات جنبش ملی‌گرای بلوچ، در مقایسه با آخرین شورش این گروه در دهه ۱۹۷۰، موفق عمل نکند. علاوه‌بر مشکلات فوق، کارشکنی‌های همسایگان پاکستان نیز به افزایش خشونت‌ها در بلوچستان دامن زده‌است. با اینکه دولت میزان نیروهای خود را در منطقه برای سرکوب این قوم بسیج کرده اما به نظر می‌رسد از میزان خشونت‌ها کاسته نشده‌است. بسیاری معتقدند در پشت پرده اقدامات بلوچ‌های پاکستان، کشورهای همسایه از جمله هند و افغانستان نقش‌آفرینی می‌کنند؛ یعنی با آغاز طغیان جدید قوم بلوچ، هند و افغانستان نیز موقعیت را برای تسویه حساب سیاسی با پاکستان از طریق حمایت بلوچ‌ها مناسب دیده و مخفیانه به حمایت از آنان پرداخته‌اند.^(۱) در واقع، این نظر وجود دارد که همسایگان پاکستان خصوصاً هند از توسعه پروژه بندر گوادر، توسعه زیرساخت‌های آن و نیز گسترش خطوط گاز میان پاکستان و سایر کشورهای منطقه ناراضی و نگران است؛ از این‌رو، شورشیان بلوچ را ترغیب و پشتیبانی می‌کند تا بدین طریق مانع پیشرفت این پروژه شود و از سوی دیگر، این اقدام هند می‌تواند نوعی مقابله به مثل در مقابل اقدامات

کارشکنانه پاکستان در کشمیر تلقی شود. سرمایه‌گذاری روزافزون هند در افغانستان و ارائه کمک‌های روزافزون به افغانستان، دلیلی بر این مدعاست که هند با تأسیس پایگاه‌ها و اردوگاه‌هایی در افغانستان، از شورشیان بلوچ حمایت می‌کند و به آموزش نیروهای آنها در خاک افغانستان پرداخته‌است. هند کنسولگری‌های خود را نزدیک مرزهای پاکستان تأسیس کرده و تنها کشوری بوده‌است که رسماً نگرانی خود را در مورد وضعیت بلوچستان ابراز و اقدام نیروهای امنیتی پاکستان علیه شورشیان بلوچ را محکوم کرده‌است. براساس گزارش‌های رسمی، پاکستان در زمان بازدید رئیس‌جمهور افغانستان، حامد کرزای، از اسلام‌آباد در فوریه سال ۲۰۰۵، شواهدی محکم دال بر دست‌داشتن سازمان اطلاعات هند در شورش بلوچ‌ها به کرزای ارائه داده‌است. بدون شک، نیروهای خارجی نه تنها از شورشیان برای ایجاد بی‌ثباتی در پاکستان حمایت می‌کنند بلکه از حمایت مالی برای پیروزی آنان نیز دریغ ندارند. (Fani and et al: 668)

در واقع، از همان ابتدای تأسیس پاکستان، قوم بلوچ در این کشور دستیابی به منافع خود را منوط به جدایی از پاکستان می‌دانسته و بدین منظور همواره به سازماندهی بازیگران، رهبران و سایر عوامل جنبش ملی‌گرای خود پرداخته‌است. از این‌رو، با سازماندهی و تعریف منافع خود از یک‌سو و با استفاده از امکانات خود و نیز کمک و مساعدت عوامل خارجی مانند افغانستان و هند (علی‌رغم انکار آنها) از سوی دیگر، توانسته‌است به بسیج منابع مبادرت ورزد. اما در سال‌های اخیر، به نظر می‌رسد آنچه موجب شده تا قوم بلوچ پنجمین طغیان خود را پس از سی سال آغاز کند، فراهم آمدن شرایط و فرصت مناسب بوده‌است؛ طبق تعریف تیلی، فرصت رابطه‌ای است که یک گروه با محیط خود دارد و هرگونه تغییر در آن بر کنش جمعی گروه تأثیر دارد. بنابراین، اشغال نظامی افغانستان و تمرکز دولت پاکستان بر طالبان پس از ورود نیروهای آن به مناطق پشتون‌نشین قبایلی فدرال و به دنبال آن شکست و تضعیف دولت پاکستان از یک‌سو و بسیج منابع قوم بلوچ از طریق کمک‌های مالی و غیرمالی عوامل خارجی، همکاری میان برخی سران قبایل و نیز امکان تامین آسان ابزارهای جنگی مهم (بمب، سلاح و...)، تغییراتی را رقم‌زد که توانست سبب ایجاد فرصت‌های ناگهانی برای جنبش ملی‌گرای قوم بلوچ شود. به

عبارت دیگر، قوم بلوچ زمانی به کنش جمعی اقدام کرد که نوعی فرصت برایش مهیا شد؛ در واقع این پنجره فرصت را طالبان و ضعف پاکستان برای آن به وجود آورد. به طور کلی، پاکستان از اوائل قرن بیست و یکم با ناامنی‌های زیادی روبرو بوده است. به دلیل سیاست‌های دولت، تبعیض و محرومیت‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فراوانی در بعضی از ایالات پاکستان به وجود آمد که به برخی اختلافات قومی و فرقه‌ای دامن زد و به دنبال آن ناامنی در کشور گسترش یافت. اما پس از سال ۲۰۰۱، با ورود طالبان این ناامنی‌ها افزایش یافت و کشور با بحران امنیتی مواجه شد. در این میان، احیای جنبش ملی‌گرای بلوچ در سال ۲۰۰۴ نیز میزان خشونت‌ها در پاکستان را افزایش داد.

در واقع، در سال ۲۰۰۰، ۱۴ مورد انفجار بمب در پاکستان رخ داد؛ ۵ مورد در پنجاب، ۴ مورد در سند، ۳ مورد در بلوچستان و یک مورد در استان خیبر پختون‌خوا و مناطق قبیله‌ای فدرال. در مجموع این انفجارها ۷۹ نفر کشته شدند که شامل ۵۵ نفر در پنجاب و سند، ۱۸ نفر در بلوچستان، ۵ نفر در مناطق قبیله‌ای فدرال و تنها یک مورد در خیبر پختون‌خوا از سال ۲۰۰۰ به بعد بود. حدود ۶۲ درصد از کشته‌شدگان متعلق به نواحی خیبر پختون‌خوا و نواحی قبیله‌نشین فدرال بوده‌اند. تعداد انفجارها در سال ۲۰۰۴ شدت گرفت و به طور چشمگیری در سال ۲۰۰۷ افزایش پیدا کرد؛ به گونه‌ای که این سال بدترین سال از نظر تعداد انفجار بمب در پاکستان بوده است. تعداد انفجارها طی سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰ کاهش یافت، اما دوباره در سال ۲۰۱۱ به شدت افزایش پیدا کرد. (Siddiqui, 2012) در واقع، این آمارها نشان می‌دهد بیشترین میزان تلفات و انفجارها در مناطقی رخ داده که در آنها امنیت پاکستان به چالش کشیده شده است، یعنی مناطق قبیله‌نشین فدرال. از سال ۲۰۰۰ به بعد که جنگ افغانستان با نیروهای ائتلاف به رهبری امریکا آغاز شد و به دنبال آن فرار طالبان به مناطق قبایلی پاکستان رخ داد، این مناطق طالبانی شدند و درگیری پاکستان با گروه‌های مرتبط با طالبان آغاز شد و میزان انفجارها و کشته‌شدگان در این مناطق افزایش یافت که این میزان نسبت به آمار گذشته قابل تأمل است. این آمارها نشان می‌دهد پاکستان تا قبل از آغاز نبرد با بلوچ‌ها با نبردی سخت در مناطق قبیله‌ای فدرال روبرو بوده و پس از آن متوجه تهدید جدید بلوچ‌ها

شده است و نیز نشان‌دهنده این است که بلوچ‌ها بعد از اشتغال دولت با نبردی بزرگ در مناطق دیگر پاکستان، فرصتی مناسب برای احیا پیدا کردند.

نتیجه‌گیری

اشغال نظامی افغانستان پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، واقعه‌ای بود که بیش از هر کشور دیگری بر پاکستان تاثیر گذاشت. در واقع، این حادثه امور داخلی پاکستان را تحت تأثیر قرارداد و باعث شد جنگ افغانستان به پاکستان سرریز شود و این کشور به کانون جنگ با القاعده و تروریسم تبدیل شود. تاثیر اشغال نظامی افغانستان توسط نیروهای ائتلاف، در روابط داخلی پاکستان و قبایل مختلف آن خصوصاً قبایل پشتون و بلوچ بیشتر از همه مشهود است. با فرار نیروهای طالبان به افغانستان، خصوصاً به مناطق پشتون‌نشین، قبایل این مناطق برضد دولت پاکستان با گروه‌های ستیزه‌گر متحد شدند و در نبرد با پاکستان شرکت کردند. در واقع، اولین نبرد جدی دولت پاکستان با نیروهای طالبان، در مناطق قبایلی پشتون‌نشین به توافقنامه صلح شکی ختم شد و توافقنامه دیگری نیز در ساراروغا با بیت‌الله محسود به امضا رسید. مفاد هریک از این توافقنامه‌ها که مملو از امتیازاتی بود که پاکستان به طرف مقابل داده بود، حاکی از ضعف و ناتوانی پاکستان در مدیریت بحران حاصل از جنگ با طالبان بود. با گذر زمان، درگیری‌ها بین این دو گروه افزایش یافت و در این درگیری‌ها همچنان نیروهای نظامی پاکستان با تلفاتی فراوان روبرو بودند.

از سوی دیگر، درگیر شدن بخش بزرگی از نیروهای نظامی پاکستان به خصوص ارتش، سپاه مرزی و نیروهای ویژه در مناطق قبایلی فدرال برای مبارزه با طالبان و سایر گروه‌های ستیزه‌گر و به دنبال آن ضعف دولت و شکست در جنگ با طالبان، به کاهش تمرکز دولت از جنبش ملی‌گرای بلوچ منجر شد که خود سبب شد تا قوم بلوچ اقدامات خود برضد دولت پاکستان را پس از گذشت سی سال مجدداً و با شدت از سرگیرد. ناسیونالیسم جدایی طلب بلوچ که منشأ سرزمینی، فرهنگی و اقتصادی دارد، از سال ۱۹۴۷ به دنبال استقلال و جدایی از پاکستان بوده است. به دلیل محرومیت‌ها و تبعیض‌های مکرر دولت نسبت به این قوم، این گروه قومی در پاکستان همواره در قالب ناسیونالیسم قومی در جهت حفظ هویت متمایز و بهبود

شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود به دنبال تأسیس دولت خاص خود بوده است.

اگرچه نارضایتی اقتصادی و تبعیض در میان گروه‌های قومی در پاکستان به خصوص قوم بلوچ وجود داشته است، اما به نظر می‌رسد وجود محرومیت‌ها، نارضایتی‌ها و تبعیض‌ها به تنهایی سبب قیام سال ۲۰۰۴ آنها نشده است؛ زیرا طی سی سال پس از آخرین شورش قوم بلوچ، این نارضایتی‌ها همچنان موجود بود و با وجود این، شورش صورت نگرفته بود. اما از سال ۲۰۰۴ که پاکستان نیروهای خود را در بلوچستان برای مقابله با جنبش قومی بلوچ وارد عمل کرد، چندعامل از جمله: ۱. افزایش حملات طالبان از همین سال و تضعیف پاکستان؛ ۲. حضور نیروهای امریکایی برای کمک به پاکستان در نبرد با طالبان و ۳. کمک‌های هند (کمک‌های مالی و آموزش نیروهای بلوچ) و نیز کارشکنی‌های آن در امور امنیتی پاکستان، سبب شد تا بلوچ‌ها به این باور برسند که دولت پاکستان در سرکوب آنان ناتوان است و این ضعف فرصت مناسبی را برای شروع اقدامات خشونت‌بار آنان فراهم آورده است. از سوی دیگر، همکاری برخی قبایل و سران قبایل در بلوچستان با یکدیگر در مقابل دولت نیز سبب شده است تا آنان بتوانند از فرصت ایجادشده نهایت استفاده را بکنند و علی‌رغم واکنش‌های نظامی دولت، اقدامات خشونت‌بار خود علیه نیروها و تأسیسات حیاتی را (حتی تاکنون، سال ۲۰۱۳) ادامه دهند.

یادداشت‌ها

۱. «مجلس متحد عمل» (MMA) از ائتلاف چندگروه تشکیل می‌شد که عبارت بودند از: جماعت اسلامی پاکستان، ائتلاف جمعیت علمای اسلام (شاخه فضل‌الرحمن و شاخه سمیع‌الحق)، جمعیت علمای پاکستان، جمعیت اهل حدیث و تحریک اسلامی (جعفریه) پاکستان. ترکیب این ائتلاف به لحاظ فرقه‌ای یک‌دست نبود: تحریک جعفریه تنها گروه شیعه حاضر در این جمع بود، هر دو شاخه جمعیت علمای اسلام از فرقه دیوبندی، جمعیت علمای پاکستان از مکتب بریلوی، جمعیت اهل حدیث نزدیک به وهابیت و جماعت اسلامی منسجم‌ترین حزب سیاسی - مذهبی پان‌اسلامی و ارتدوکس پاکستان بودند.
 ۲. بعد از ۱۱ سپتامبر، هدف بوش از این پیام به اسلام‌آباد که «شما یا با ما هستید یا علیه ما» این بود که حمایت پاکستان را برای حمله به افغانستان به‌دست آورد، اما این پیام هشدار آشکار برای آینده بود. بنگرید به:
Ahmed Rashid, Pakistan on the Brink, the Future of Pakistan Afghanistan and the West, (London : Penguin Groups, 2012). p.31.
 ۳. عملیات آزادی پایدار (۲۰۰۲-۲۰۰۱)، عملیات المیزان (۲۰۰۶-۲۰۰۲)، عملیات زلزله (۲۰۰۸)، عملیات شیردل، راه‌حق، و راه‌راست (۲۰۰۹-۲۰۰۷) و عملیات راه‌نجات (۲۰۱۰-۲۰۰۹).
 ۴. حدود ۳ میلیون پشتون در ایالت قبایلی فدرال ساکن هستند و حدود ۲۸ میلیون دیگر در سایر مناطق پاکستان ساکن می‌باشند.
 ۵. سپاه مرزی متشکل از ۱۴ واحد مستقر در استان مرزی شمال غربی (ایالت سرحد) و ۱۳ واحد مستقر در بلوچستان بود، که مقر فرماندهی آنان مستقر در پيشاور و کویته بود. بنگرید به:
- Pakistan Army Information, available at: <http://www.defence.pk/forums/pakistan-army/21550-pakistan-army-information.html>.
۶. حضور طالبان در بلوچستان قوم بلوچ را نیز نگران کرد زیرا بلوچ‌های میانه رو همواره با افراط‌گرایان پشتون مشکل داشتند و به مهاجرت پشتون‌ها به این ایالت که بافت جمعیتی بلوچستان را تغییر می‌داد، همواره اعتراض داشتند و این اتفاق نیز حضور پشتون‌ها در بلوچستان را افزایش می‌داد.



منابع

الف - فارسی

- پورسعید، فرزاد. ۱۳۸۲. *برابری مدنی و تکوین پوشش ملت‌سازی در ایران*، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ششم، شماره اول، بهار .
- شهنود، شهراد. ۱۳۹۰. *اشغال نظامی افغانستان و گسترش افسراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان ۲۰۰۱-۲۰۱۰*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
- کاظمی، سیدآصف. ۱۳۸۹. *بررسی زمینه‌های سیاسی اجتماعی طالبان در پاکستان*، سخن تاریخ، شماره هشتم، بهار.
- گروه مطالعات استراتژیک، ۱۳۸۸، *مهار طالبان*، مرکز تحقیقات استراتژیک، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی.
- هادیان، ناصر. ۱۳۷۷. *مروری بر چند نظریه در عرصه جنبش‌های اجتماعی: یک رویکرد انتقادی*، فصلنامه سیاسی اجتماعی گفتمان، شماره یک، تابستان.

ب - انگلیسی

- Asia Africa Intelligence Wire, " PML-N Balochistan for abandoning Cantonments project ", August 25, 2004, Available at: COPYRIGHT 2003 Financial Times Ltd.
- http://www.accessmylibrary.com/coms2/summary_0286-13151185_ITM
- Balochistan Assessment – 2010. Available at: <http://www.satp.org/satporgtg/countries/pakistan/Balochistan/2010.html>
- Baloch student organization, "Balochistan's Forgotten Conflict :Understanding Pakistan's Repressive Policies & Human Rights Violations", Available at: [http://www.bso-na.org/files/Balochistan Worsening Human Righ Situation.pdf](http://www.bso-na.org/files/Balochistan_Worsening_Human_Righ_Situation.pdf)
- Bhutto, Benazi. 2009. *Reconciliation: Islam, Democracy and the West*, London: Simon & Schuster Ltd.

- Burki, Khan Zeb. 2010. " Rise of Taliban in Waziristan", The Dialogue, Volume V, No. 3.
- Burki, Shahid Javed. 2009. " South Waziristan: The Beginning of Pakistan's Military Campaign ", I SA S Brief .No. 133, 19. October.
- Claire, J. Hamed." Nationalism and Pakistan".Available at: <http://ux.brookdalecc.edu/fac/history/Tangents/Articles>
- Epstein, Susan B. and Kronstadt K. Alan. 2013. " Pakistan: U.S. Foreign Assistance", Congressional Research.
- Fani, Muhammad Ishaque and et al. 2011. "The Resurgence of Baluch Ethnicity and Nationalism in Baluchistan ", European Journal of Social Sciences , Volume 20, Number.
- Fair, C. Christine and Jones, Seth G. 2009-2010. "Pakistan's War Within", Survival, vol. 51, No. 6, December–January.
- Foreign, Policy Centre. 2006. "Balochis of Pakistan on the Margins of History", November. Available at: <http://fpc.org.uk/fsblob/128.pdf>
- Fürstenberg, Kai (Heidelberg), " Waziristan: Solutions for a Troubled Region", Spotlight South Asia Paper, No. 1.
- Gossman, Patricia. 2001. "Afghanistan in the Balance", Middle East Report, No. 221, Winter.
- Haider, Syed Fazl. 2009. "Balochistan: Challenges And Opportunities" , Carnegie Endowment for International peace, Experts Meeting On Afghanistan And Regional Stabilisation, 28th & 29th May, Rome.
- Heeg, Jason. " Insurgency in Balochistan, Connaissance Knowledge ", LeavenWorth.
- Available at: <http://fmso.leavenworth.army.mil/Collaboration/universities/Balochistan>
- Hussein, Mullick Haider Ali. 2011. "Power by Proxy: Al-Qaida in Pakistan", accessed in Al-Qaida after Ten Years of War A Global Perspective of Successes, Failures, and Prospects. Edited by, Norman Cigar and Stephanie E. Kramer, Marine Corps University .
- Javid, Umbreen. 2011. "War on Terror Partnership: Effects, Concerns and Implications for Pakistan and USA ", Research Journal of International Studies , Issue 18, January.
- "Genesis and Effects of Religious Extremism in Pakistan". 2011. International Journal of Business and Social Science , Vol. 2, No. 7; April.



- Jan, Mirza. and et al. 2011. " Military Operations In Wazirestan: Public Perceptions In Pakistan On Terra", Jan et al., Gomal University Journal of Research, Vol,27, No, 1.
- Jan, Reza. 2010." FATA Conflict Maps", February 24. Available at: <http://www.criticalthreats.org/pakistan/fata-conflict-maps>
- Jones, Seth G. and Fair, C. Christine. 2010. " Counterinsurgency in Pakistan" , RAND Corporation, Santa Monica.
- Khan, Anwar ullah. 2007. "ISI Official, Three Others Killed in Bajaur Ambush", Dawn, Dawn, 28 March .
- Khan, Zahid Ali. "Military operations in FATA and PATA: implications for Pakistan", Strategic studies.
- Khuram, Iqbal. and Safdar, Sial. 2007. "Armed Conflicts in South Asia: Overview and New Dimensions", Regional Strategic Issues, 07-06.
- Kupecz, Mickey,"Pakistan's Baloch Insurgency :History, Conflict Drivers, and Regional Implications", International Affairs Review, Volume XX, No 3, Spring 2012.pp.94-110.
- Mahsud, Mansur Khan. 2010. "The Battle for Pakistan Militancy and Conflict in South Waziristan" , America Foundation, Counterterrorism Strategy Initiative Policy Paper, April.
- Maitra, Ramtanu. 2005." Pakistani Cauldron Bubbles Over", EI R, January. http://www.larouchepub.com/eiw/public/2005/2005_1-9/2005_1-9/2005-4/pdf/63-66_4_int.pdf
- Markey, Daniel. 2008. "Securing Pakistan's Tribal Belt", New York: Council on Foreign Relations ,Council Special Report, No. 36.
- Matthews, Robert. 2009. "A Risky Gambit: The Pakistani Army Campaign in South Waziristan.", Noref Articles, Norwegian Peacebuilding centre, November.
- Nasir Khan, Akbar. 2011. "The US Policy of Targeted Killings by Drones in Pakistan", IPRI Journal XI, No. 1, Winter.
- Nawaz, Shuja. 2011. "Learning by Doing :The Pakistan Army's Experience with Counterinsurgency ",The Atlantic Council , February.
- Norell, Magnus. 2007. "The Taliban and the Muttahida Majlis-e-Amal (MMA)", China and Eurasia Forum Quarterly, Vol. 5, No. 3.
- Pakistan Army Information, available at: <http://www.defence.pk/forums/pakistan-army/2155-pakistan-army-information.html>
- Rubin, Barnett R. 2002. "Saving Afghanistan", Foreign Affairs, Vol. 81, No. 6

(Jan. - Feb.).

Shahid, Saleem. 2007. "Balach Marri killed: Violence in Quetta, Schools Closed," Dawn, November.

Siddiqui, Farrukh. 2012. " Bomb Blasts in Pakistan," State of Pakistan ,April 1. Available at: <http://www.stateofpakistan.org/bomb-blasts-in-pakistan>

Tellis, Ashley J. 2008. " Pakistan and the War on Terror Conflicted Goals, Compromised Performance Washington, Carnegie Endowment for International Peace.

Wazir, M. Maqbool Khan. 2011. "Geopolitics of FATA After 6166", IPRI Journal XI, No. 6 ,Winter.

Zulfiqar, Ali. 2008. "Over 7,000 Houses Destroyed in Waziristan Operation: Report", Dawn, 8 November.